

تربیت در حیات معقول

دارند یا با شنیدن آن لبخندی زده و راهی سراب آب نمای " حیات طبیعی محض" خود می‌شوند، چگونه برای نوه نهالان قابل هضم خواهد بود؟ ما هم به نوبت خود این فرار از انسان شدن را می‌بینیم، چنانکه همه ما شاهد گریز اکثریت چشمگیر مردم از حق و عدالت هستیم که میخواهد منطق صحیحی بر نظام زندگی آنان ببخشد. باید این عذرها و بهانه‌ها را کنار بگذاریم و صمیمانه به حل مشکل بپردازیم.

وقتی که می‌گوئیم: وظیفه اساسی تعلیم و تربیت عبارتست از انتقال دادن کودکان و جوانان و حتی میانسالان و بزرگسالان از حیات طبیعی محض به "حیات معقول" مقصود این نیست که بوسیله تعلیم در دو یا سه روز از کودک هفت ساله یک ابن سینا بوجود بیاوریم و بوسیله تربیت از هر راهزنی جاهل، فضیل بن عیاض‌ها سازیم!! زیرا همه میدانیم که چنین سرعت مافوق تصور در گردیدن، از مجرای عادی و طبیعی تعلیم و تربیت‌ها بدوراست. بلکه مقصود ما اینست که با ملاحظه شرایط و اصول علمی تعلیم و



تعلیم و تربیت در " حیات معقول" عبارتست از تقویت عوامل درک و فراگیری واقعیات حیات اصیل و تحریک نونهالان جامعه برای انتقال تدریجی از "حیسات طبیعی محض" به ورود در " حیات معقول" شاید گفته شود: این تعریف برای تعلیم و تربیت در جوامع انسانی که بزرگسالانشان از شنیدن دوکلمه " حیات معقول" وحشت

تربیت ، این حقیقت را برای انسانهایی که روی آنان کار سازندگی انجام میگردد . تلقین کنند که آنچه که بعنوان واقعیت قابل آموزش یا پرورش بآنان عرضه می شود یکی از مختصات خود آنان میباشد . توضیح اینکه وظیفه اساسی تعلیم و تربیت در "حیات معقول" اینست که از راه آگاهی صحیح از وضع روانی انسانهای مورد تعلیم و تربیت هر حقیقتی شایسته که برای فراگیری یا گردیدن القاء می شود ، انسان متعلم و مورد تربیت آنرا یکی از پدیده های ذات خود احساس کند ، چنانکه غذا و آشامیدن آب را ضرورتی برای احساس ذاتی بودن گرسنگی و تشنگی خود میداند و کودک بازی با اسباب بازی را پاسخ مثبت به درخواست ذات خود تلقی می کند . مثلاً "فراگیری این حقیقت را که اصول اساسی اعداد عبارتست از ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، یا سخی برای خواسته درونی - اشتقاقی نماید ، نه اینکه چیزی را از بیرون ذات او بر او تحمیل می کنند . و همچنین هنگامی که اصول اخلاقی را برای گردیدن انسان مورد تربیت طرح می کنند ، اولاً آن اصول اخلاقی را مطرح کنند که قابل پذیرش همه نفوس معتدل است ، مانند ضرورت راستگویی و عدالت و طوری طرح کنند که انسان مورد تربیت آن اصول را که در درون خود ببیند . در مراحل بالاتر که مسائل پیچیده اخلاقی و عقاید مختلف

مردم در باره آن مسائل مطرح میگردد شخص مورد تربیت از آن قدرت که در مراحل ابتدائی آورده است استفاده نموده حق را از باطل و صحیح را از غلط تشخیص خواهد داد ، زیرا فرض اینست که در مراحل ابتدائی فطرت ناب شخص مورد تربیت به فعالیت افتاده و ملاکها و معیارهایی بویا را درک نموده است . و اگر تعلیم و تربیت غیر از این که گفتیم بوده باشد و اشخاص مورد تعلیم و تربیت حقایق را که برای آنان طرح و تلقین میشود بیرون از ذات خود تلقی نموده و استعدادها و نیروهای درونی خود را نادیده بگیرد و تدریجاً آنها را سرکوب کند ، مانند لوحه ناآگاه و بی اختیاری خواهد بود که هر لحظه ای یک قلم بیگانه خطی یا شکلی روی آن میکشد . بنابراین قابل پذیرش ساختن حقایق و واقعیتها بعنوان مختصات و لوازم ذاتی اشخاص بوسیله تعلیم و تربیت ضرورتی است مساوی ضرورت وجود انسان در جامعه ، نه حیوانی مقلد که نمایش انسانی دارد . اگر این نوع تعلیم و تربیت در یک جامعه رواج پیدا کند ، شمارش نوابغ و مکتشفان و متفکران در مسیرهای گوناگون افزایش خواهد یافت و ضمناً دارندگان این امتیازات بمقتضای "حیات معقول" امتیازات خود را به رخ مردم جامعه نخواهند کشید .

محمد تقی جعفری